

بررسی رابطه زشتی و ویران‌گری در شاهنامه فردوسی

علی حیدری*

دانش‌یار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه لرستان، ایران.

سعید امامی**

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه لرستان، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

چکیده

شاهنامه فردوسی دربردارنده باورها، اعتقادات و اندیشه‌های مردمان ایران است و می‌توان هویت ایرانی را در آن بخوبی جست‌وجو کرد. یکی از مسایل با اهمیت، رابطه زشت‌رویی و ویران‌گری در شاهنامه است. از آن‌جا که این باور در شاهنامه بارها آمده است، نمی‌توان بسادگی از آن گذشت. با توجه به اهمیت این موضوع، در این مقاله سعی شده است ابتدا ژرف‌ساخت این رابطه بیان گردد، سپس بازتاب آن در شاهنامه بررسی شود. توأم بودن زشتی و ویران‌گری، ریشه در دین‌ها و کیش‌های مختلف ایران باستان دارد، زیرا وقتی اهریمن تیره و بدبو، در جای‌گاه خالق موجودات معرفی می‌شود - آن هم موجودات موذی و مضر- به تبع آن، هر آن‌چه زشتی، بدی، نقص، کژی و کاستیست، به او بازمی‌گردد. بنابراین چون اهریمن ویران‌گر است، مخلوق او نیز ویران‌گر است. این بن‌مایه در شاهنامه بارها آمده است و در همه‌جا افراد زشت‌روی، اهریمنی و ویران‌گر شناسانده شده‌اند. این اندیشه آن‌چنان در شاهنامه عمیق است که در بسیاری از موارد ویران‌گران نیز زشت‌رو و اهریمنی معرفی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها

فردوسی، شاهنامه، زشتی، ویران‌گری، اهریمن.

* aheidary1348@yahoo.com

** saiid.emami@yahoo.com

مقدمه

شاهنامه فردوسی دربرگیرنده آداب، رسوم، اخلاقیات و باورهای مردمان این مرز و بوم است. به نظر مهرداد بهار، شاهنامه اثری ادبیست که برای شناخت فرهنگ گذشته ما بکار می‌آید و می‌تواند به ما کمک کند تا هویت فرهنگی خود را حفظ کنیم (بهار، ۱۳۷۴: ۱۵۳). شاهنامه متنی کم‌مانند برای درک و پی بردن و حتا ریشه‌یابی بسیاری از باورهای عامیانه است که خاست‌گاه آن‌ها برای بسیاری ناشناخته و مبهم است. نویسندگان در این پژوهش باور به رابطه زشتی و ویران‌گری را بررسی کرده‌اند و برآنند تا میزان این باور و ریشه‌های آن را در شاهنامه آشکار کنند.

طبق بررسی‌های انجام‌شده، تاکنون پژوهشی در این باره صورت نگرفته و این مقاله شاید نخستین پژوهش در این زمینه است، اما مقاله‌هایی نزدیک به این موضوع نوشته شده که بعضی از آن‌ها عبارت است از: ۱- «خاست‌گاه و رد پای دیو و اهریمن در ادب کهن فارسی» (زمردی، ۱۳۹۱: ۷۳-۹۹)؛ ۲- «مینوشناسی اهریمن در اوستا و متون پهلوی» (اکبری‌مفاخر، ۱۳۸۸ الف: ۱۲۷-۱۴۹)؛ ۳- «اهریمن پرستی زروانی و نمونه‌های بازمانده از آن» (همو، ۱۳۸۸ ا: ۸۹-۱۱۱).

بحث و بررسی**۱- ژرف‌ساخت پیوند زشت‌رویی و ویران‌گری در فرهنگ ایران**

درباره هستی و چگونگی آن، در دین‌های مختلف ایران باستان آرایه‌ی ابراز شده است که به نمونه‌هایی از آن که در ارتباط با موضوع این پژوهش است، اشاره می‌شود. در کیش زروانی^۱ «اهریمن زشت و سیئه‌چرده است» (بهار، ۱۳۸۶: ۹۶). در آیین زروانی اهریمن تیره و بدبو و در مقابل، هرمزد خوش‌بو و نورانیست (رجبی، ۱۳۸۷: ۴۷۰). افزون بر این «برخلاف عقیده زردشت که تنها به یک خدا معتقد بود، خدایان کهن ایرانی، دوباره در دین زردشتی راه یافتند و خرافات و اسطوره‌های بسیار در آن جای گرفت. هم‌چنین در مسیر این تغییر و تحول، اهورامزدا^۲ با سپند مینو^۳ یکی شد و خود در برابر اهریمن قرار گرفت و یکتاپرستی زردشت به آیین دوبنی^۴ تبدیل شد. در این صورت، از منظر دین

^۱. Zurvanism

^۲. Ahuramazdā

^۳. Spanta.mainyu

^۴. Dualism

زرتشتی، جهان از دو نیروی اِشه^۱ و دروغ تشکیل می‌یافت که اهورامزدا و ایزدان مظاهر اِشه و اهریمن و دیوان مظاهر دروغ بودند. هرمزد فقط آفریننده چیزهایی بود که گوهری نیکو داشت و اهریمن آفریننده همه چیزهایی بود که گوهری پلید داشتند (بهار، ۱۳۸۶: ۱۰۰). این بدان معنیست اهریمن تیره و بدبو (زشت) تنها موجودات زشت را خلق می‌کند «در مقابله با امشاسپندان، اهریمن نیز شش دیو را خلق کرد... اهریمن تن خلقت خویش را از تاریکی مادی پدید آورد» (زینر، ۱۳۸۸: ۲۱۷). «گرایش دوگانه‌باوری همان اندازه قدیمیست که گرایش یکتاپرستی و شکل‌های گوناگون از آن را می‌توان پیش از زردشت که تمام آن‌ها را با هم پیوند داد، ملاحظه کرد. یکی روشنی و تاریکی را در مقابل هم قرار می‌دهد، دیگری اهوره‌ها و دیوان را یا زندگی و نازندگی را یا نیک و بد را و غیره» (دوشن‌گیمن، ۱۳۷۸: ۳۱).

دوبنی بودن هستی، تیره و بدبو بودن اهریمن و در نهایت قابل به خالق بودن اهریمن در خلقت موجودات مضر و گوهرهای ناپاک و پلید و سیاه، مهم‌ترین عناصر اشاره شده در متن هاست. از همین‌روی هم در هفت خوان رستم و هم در هفت خوان اسفندیار، زن جادو وقتی به سرشت خود برمی‌گردد، تبدیل به پیرزنی با صورت سیاه و پلید می‌شود. یقیناً میان اهریمن و سیاهی رابطه‌ای محکم است. سیاه بودن درفش تورانیان نیز نشانه‌ای برای شومی و ویران‌گری آن‌هاست. به سیاه بودن درفش تورانیان در جای‌های گوناگون شاهنامه اشاره شده است (فردوسی، ۱۳۸۸: ۵/۸۰۹، ۸۹۸، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۳۲).

ناگفته نگذاریم جادوگران با آیین اهریمن‌پرستی در پیوند بوده‌اند (اکبری‌مفاخری، ۱۳۸۹: ۵۵). فریزر معتقد است که اصول جادوگری بر دو پایه استوار است: ۱- هر چیزی همانند خود را می‌سازد؛ ۲- چیزهایی که با هم تماس داشته‌اند، پس از قطع ارتباط جسمی از دور بر هم اثر می‌کنند. او قانون اول را قانون شباهت یا «هومیوپاتیک»^۲ یا تقلیدی و قانون دوم را قانون سرایت یا «واگیر» می‌نامد (فریزر، ۱۳۸۶: ۸۹).

اهریمن، یعنی همان سردسته دیوان، همیشه در پی تباهیست، به‌طوری که از همان آغاز او بود که برای از میان بردن کیومرث استویهاد،^۳ دیو مرگ، را با هزار دیو مرگ‌آور یا با هزار فرتوتی و بیماری، بر کیومرث می‌شوراند (کریستن‌سن، ۱۳۸۹: پانزده). «دیوان پلید و زشت‌کار که آفت زندگانی درست و پاکیزه هستند، به سرکردگی اهریمن

^۱. Aša

^۲. Homiopathic

^۳. Astwihād

یا انگره‌مئینو^۱ که آفریننده بی‌حدّ و مرز بدی‌ها، زشتی‌ها و نابسامانی‌هاست... به بدی و زشتی به کار سرگرمند» (رضی، ۱۳۸۲: ۸۶). شاید از همین‌روی در شاهنامه فردوسی، صفات نکوهیده بشر نیز به دیو تعبیر شده است. در گفت‌وگویی که میان انوشیروان و بزرگ‌مهر در جریان است، این تشبیه بخوبی مشهود است:

بدو گفت کسرا که ده دیو چیست کز ایشان خرد را بیاید گریست
چنین داد پاس‌سخ که آز و نیاز دو دیونند با زور و گردن‌فراز
دگر خشم و رشک است و ننگ است و کین چو نمام و دو روی و ناپاک‌دین...
دهم آن که از کس ندارد سپاس به نیکی و هم نیست یزدان‌شناس
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۸/۱۷۵۷)

این صفات ده‌گانه، به این دلیل دیوی خوانده شده است که سبب ویران‌گری و نابودی می‌شود و کارکردی جز بدی و زشتی ندارد.

کیش مانی نیز متأثر از دوبن‌گراییست: «در دوره ساسانیان نیز زروان در آیین مانی اثر فراوان گذاشت. در افسانه آفرینش این آیین آمده است: جهان ما نبود، تنها دو گوهر بود: گوهر روشنایی و گوهر تاریکی. گوهر روشنایی زیبا و نیکو بود و گوهر تاریکی زشت و بد» (عفی، ۱۳۷۴: ۵۴۱). هم‌چنین «در اوستای نو، مینوی پلید به صورت اسم خاص بکار رفته است و تولیدکننده تمام بدی‌ها و ویران‌گری‌هاست. بدین ترتیب بیماری، خشک‌سالی، کم‌آبی و همه بدبختی‌ها کار اهریمن می‌شود» (مهر، ۱۳۸۴: ۸۴). هاشم رضی که به نقل از هرودوت، اعتقادات پارسیان را برمی‌شمارد، آورده است: در کسانی که ناهنجاری‌ها و یا نقص عضو و نازیبایی‌هایی هم‌چون: برص، کوتاه قدی، کوژ پستی، کج‌دندانی، لنگی و... وجود داشته باشد، باور عام بر آن بود که چنین مواردی بر اثر دخالت اهریمن در آن‌ها بوجود آمده و این‌ها نشانه‌های اهریمنیست (رضی، ۱۳۸۲: ۲۶).

اهریمن آسمان را به تاریکی می‌کشاند و آب‌ها را سیاه و بدمزه می‌کند. به زمین می‌تازد و گیاهان را می‌خشکاند و گاو یکتاآفریده را بیمار می‌کند و می‌کشد و همه زمین را از جان‌داران زیان‌کار می‌انبارد (زاداسیرم، ۱۳۸۵: ۳۹)، اما در مقابل این دیوان، ایزدانی فراوان نیز وجود دارند. این تقابل نشان‌دهنده همان تفکر و جهان‌بینی دوبنیست. همه ایزدان بلندآوازه اسطوره‌های ایران در شاهنامه پدیدار می‌شوند و نقش می‌ورزند. در این میان، ایزد سروش برترین پای‌گاه و خویش‌کاری دارد. این سروش است که در کشمکش شاه فریدون با ضحاک و پیروزی کی‌خسرو در گشودن دژ بهمن و... نقش‌آفرینی می‌کند.

^۱. Anra.Mainyu

خسرو پرویز هم به میانجی‌گری سرورش از شورش سخت بهرام چوبین رهایی می‌یابد و... (کوورجی‌کویاجی، ۱۳۸۸: ۳۲۶).

انجام کارهای بد از زشت‌رویان، در فرهنگ و ادبیات ایران بازتابی گسترده دارد. در داستان خسرو و شیرین نظامی، آن‌گاه که خسرو می‌خواهد خبر دروغین مرگ شیرین را برای فرهاد ببرند، به راهنمایی پیران خردمند، شخصی زشت‌چهره را برمی‌گزینند، زیرا در باور آن‌ها فقط زشت‌رویان می‌توانند حامل چنین پیام‌های دروغین و ویران‌گری باشند که منجر به مرگ فرهاد شود:

طلب کردند نافر جام‌گویی گره پیشانی آژنگ رویی
چو قصاب از غصب خونی نشانی چو نقات از بروت آتش فشانی
(نظامی‌گنجوی، ۱۳۶۳: ۲۵۵)

نظامی همین بیت دوم را (اگر اشتباه نساخان نباشد) در وصف شیرویه تکرار می‌کند که برای رسیدن به هدف‌های شوم، دشنه در پهلوی پدرش خسرو دوم، فرو می‌برد و دامن دودمانی را برای همیشه لکه‌دار می‌کند:

فرود آمد ز روزن دیوچهری نبوده در سرشتش هیچ مه‌ری
چو قصاب از غصب خونی نشانی چو نقات از بروت آتش فشانی
(همان: ۲۵۵)

در بیت نخست نیز شیرویه را آشکار دیوچهر (زشت) می‌خواند، زیرا ویران‌گر است. نظامی حتّاً شیرویه را هنگام زاده شدن معیوب (ابخر) می‌خواند، زیرا در آینده مرتکب کردار زشت می‌شود:

ز مریم بود یک فرزند خامش چو شیران ابخر و شیرویه نامش
(همان: ۲۵۵)

در بعضی از تحریرهای کلیله و دمنه، در باب «بازجست کار دمنه» وقتی خصوصیات شخص شریر را در محکمه قاضی برمی‌شمرند، بعضی از آن ویژگی‌ها، با زشتی و عدم تناسب اندام در ارتباط است: «هر ابرو گشاده که چشم راست او از چشم چپ خردتر باشد با اختلاج داریم و بینی او به سمت راست میل دارد و در هر منبتی از اندام او سه موی روید و نظر او همیشه روی زمین افتد و...» (منشی، ۱۳۷۱: ۱۴۷). در داستان‌های بیدپای (خالق‌داد هاشمی عباسی، ۱۳۶۳: ۱۴۲) و متن عربی ابن‌مقفع نیز تقریباً چنین مطلبی با اندک اختلاف آمده است (ابن‌مقفع، ۱۹۹۴: ۲۵۹). امروزه نیز چنین برداشتی از بدکاری زشت‌رویان در میان عوام بشدت رواج دارد. تصویرهایی زشت که در گرمابه‌ها و... از شیطان ارائه شده است نیز بر مبنای ویران‌گری و بد سرشتی شیطان است. در کتاب‌های ادعیه قدیم نیز چنین باوری در مورد جنیان و اهریمنان وجود دارد که سراپا

ویران گر هستند. بسیاری از بیماری‌ها مانند صرع، بی‌خوابی، گریه کودکان و به‌طور کلی هر آن‌چه در باور دعانویسان، «جن‌زدگی» محسوب می‌شد، به پتیارگان بدشکل نسبت داده شده است. هر چند چنین باورهایی امروز «خرافه» تلقی می‌گردد (و هدف ما هم اثبات یا رد این مطالب نیست) تا حدی زیاد با باور «زشتی و ویران‌گری» در پیوند است. در طول قرن‌های گذشته این تفکر جزو باورهای عامیانه بسیاری از مردم ایران شده است. این باور نه فقط در ایران، بلکه در غرب و دین مسیحی نیز شایع و پذیرفته شده بوده است: «کلیسایان بیماری‌ها و آفت‌های دیگر را به شیطان نسبت می‌دادند. حتا لوتر که از اصلاح‌طلبان بزرگ بود، سرچشمه همه بیماری‌ها را شیطان دانسته و درمان بیماری‌ها را منحصر به طلسم و دعا می‌دانست. ... در سال ۱۴۸۴ پاپ با فرمانی اعلام کرد که طاعون و توفان نتیجه اعمال زنان جادوگر است» (یثربی، ۱۳۹۳: ۴۵). فریزر نمونه‌هایی فراوان از قبیله‌های مختلف نقل می‌کند که انواع بیماری‌ها، قحطی، بلایای طبیعی و... را به شیطان و ارواح خبیث نسبت داده‌اند (فریزر، ۱۳۸۶: ۶۰۱-۶۱۴).

طبیعیست که برعکس این نیز شایع بوده و افراد خوب‌روی و زیبا را خاست‌گاه کارهای خوب می‌دانستند. حتا دیدن این افراد را به فال نیک می‌گرفتند و خوش‌یمن می‌پنداشتند، چنان‌که حافظ درباره معشوق خویش گفته و آن را خوش‌یمن دانسته است:

رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت چرا که حال نکو در قفای فال نکوست
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

روایت‌هایی فراوان در این باره وجود دارد که همگی آشکارکننده این موضوع است که سیرت خوب در صورت زیباست.

۲- زشت‌رویی و ویران‌گری در شاهنامه

اکنون به نمونه‌های از ویران‌گری‌هایی می‌پردازیم که در شاهنامه افراد زشت‌رو و نازیبا می‌آفرینند.

۱-۲- هنگامی که ابلیس سیاه و زشت‌رو، می‌خواهد خورش‌گر ضحاک شود، برای فریب ضحاک خود را آراسته و زیبا می‌کند:

سخن‌گوی و بینادل و رای‌زن ...	جوانی برآراست از خویش‌تن
همیدون به ضحاک بنهاد روی	نبودش به جز آفرین‌گفت و گوی
بدو گفت اگر شاه را درخورم	یکی نامور پاک‌خوالی‌گرم
چو بشنید ضحاک بنواختش	ز بهر خورش‌جای‌گه ساختش

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۱/۱)

ابلیس پس از جلب اعتماد ضحاک از او درخواست می‌کند به پاس زحمات و

خدماتش، اجازه دهد کتف‌هایش را ببوسد و ضحاک می‌پذیرد. پس از زمانی بر جای بوسه ابلیس، دو مار سیاه می‌روید:

بفرمود تا دیو چون جفت او	همی بوسه داد از بر سُفت او
ببوسید و شد بر زمین ناپدید	کس اندر جهان این شگفتی ندید
دو مار سیاه از دو کتفش برست	غمی گشت و از هر سوی چاره جست

(همان: ۴۲/۱)

پیش از این نیز همین ضحاک اژدهاپیکر، به راه‌نمایی ابلیس پدرش را در چاهی می‌افکند (همان: ۴۱/۱).

۲-۲- وقتی ضحاکِ ماردوش اژدهاپیکر با آن پیکر زشت، پادشاه ایران می‌شود، فرزندی از میان می‌رود، هنر، خوار و راستی نهان می‌شود:

چو ضحاک شد بر جهان شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
سراسر زمانه بدو گشت باز	برآمد بر این روزگار دراز
نهان گشت کردار فرزندانگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارج‌مند	نهان راستی آشکارا گزند

(همان: ۴۵/۱)

در این بیت‌ها به کارهای دیوسانِ ضحاک و هم‌چنین از گزندی سخن گفته شده که او به مردم رسانده است. افزون بر این، ضحاک به دستور ابلیس که خود را در جامه پزشک در آورده بود، برای خورشِ مارهای دوش خود، هر روز دو مرد را می‌کشد و مغز آن‌ها را به مارها می‌دهد و این چنین کشور را نابود می‌سازد (همان: ۴۵/۱).

در *اوستا* آمده است: «اژی‌دهاک^۱ سه پوزه سه کله شش چشم را که هزار نیرنگ داشت و دیوی بسیار دروغ و بسیار زورمند بود که ناپاک بود و زیان‌آور برای این جهان، این نیرنگ‌باز بسیار دروغ و زورمند را اهریمن برانگیخت برای تباهی و ویرانی این جهان راستی» (اوستا، ۱۳۷۹: ۴۵۵). هم‌چنین در نمادشناسی ایرانی، مار نشانه اهریمن است و اهریمن هرگاه بخواهد به آهنگ تباهی و زیان‌رسانی تجسم یابد، در چهره مار نمودار می‌شود (کزازی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۲). میرجلال‌الدین کزازی در جای دیگر می‌نویسد: «ضحاک نیرومندترین دروچیسست که اهریمن برای تباهی جهان راستی و نابودی مردمان آفریده است» (همو، ۱۳۷۶: ۱۶۸).

به هر حال ضحاک مشخص‌ترین انسان اژدهاگونه است که نامش با اژدها پیوند یافته است تا جایی که در بسیاری از متن‌های اسطوره‌ای او را خود اژدها دانسته‌اند که اهریمن او را به‌منظور تباهی عالم راستی به هستی آورده است (رستگارفسائی، ۱۳۷۹: ۱۴۶-۱۴۷). به نظر

^۱ . Aži.Dahāka

اکبری مفاخر، داستان ضحاک و کشتن دو مرد جوان و دادن مغز آن‌ها به مارهای دوش او، بازمانده‌ای از آیین اهریمن پرستی و انجام قربانی شبانه برای آرام کردن اهریمن و فرونشاندن خشم او و هم‌چنین در امان ماندن از نیروهای ویران‌گرش بوده است (اکبری مفاخر، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹). دیگری نیز به کنایه ضحاک را نمادی از شیطان دانسته است (بهار، ۱۳۶۲: ۱۵۳).

۲-۳- در ماجرای تولد زال، وقتی سام آگاه می‌شود که فرزندش سپیدموسست از این واقعه بسیار ناراحت می‌شود و از درگاه پروردگار استغفار می‌کند، آن چنان که گویی گناهی بزرگ مرتکب شده است. او تولد این فرزند را پادافراهی از جانب خداوند می‌داند:

از آهو همان کش سپید است موی	چنین بود بخش تو ای نام‌جوی
چو فرزند را دیدم مویش سپید	بی‌بود از جهان سربه‌سر ناامید
سوی آسمان سرب‌برآورد راست	ز دادآور آن گاه فریاد خواست
که ای برتر از کژی و کاستی	بهی زان فزاید که تو خواستی
اگر من گناهی گران کرده‌ام	وگر کی‌گشش آهرمن آورده‌ام
به پوزش مگر کردگار جهان	به من بر بیخ‌شاید اندر نهان

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۰۵/۱)

سام آن چنان متأثر از واقعه است و شرم‌سار که زال را بدنشان و بچه دیو می‌خواند و دستور می‌دهد او را به مکانی دیگر ببرند و رها کنند (همان: ۱۰۶/۱).

استغفار و ترس سام از زال و دور کردن زال زشت‌رو، حکایت از باوری عمیق و جدی دارد. آن چنان این باور قویست که سام را بی‌اندازه متأثر می‌کند. اگرچه زال هیچ‌گونه ویران‌گری بیمار نمی‌آورد، اما باور سام و بچه دیو خواندن زال و انتظار ویران‌گری از او، باعث می‌شود که او را از کاشانه خود دور کند تا از زال زشت‌رو در امان باشد و آسیبی به او، خانواده و کشورش نرسد.

۲-۴- در داستان هفت‌خوان رستم، در یکی از خوان‌ها، زن جادو که خودش را بسان زنی جوان و زیبا آراسته است، یک‌باره با جاری شدن نام یزدان بر زبان رستم، رنگش سیاه می‌شود و به گنده‌پیری مبدل می‌گردد و این چنین چهره حقیقی او نمایان و زشتیش آشکارا می‌شود:

چو آواز داد از خداوند مهر	دگرگونه‌تر شد به جادو به چهر...
سیه‌گشت چون نام یزدان شنید	تهمتن سبک چون در او بنگرید...
یکی گنده‌پیری شد اندر کمند	پر آژنگ و نیرنگ و بند و گزند

(همان: ۲۵۱/۲)

از آن‌جا که کار جادوگران یک‌سره تباهیست، در متن‌های مختلف با چهره‌های زشت و سیاه وصف شده‌اند و حتا آنان با چنین منظری زشت نقاشی شده‌اند. نکته جالب توجه دیگر در داستان هفت‌خوان رستم این است که دشت‌بان اولاد، رستم را از آن روی

که گوش‌های وی را بریده است، دیو سیاه، اهریمن و اژدها می‌خواند و این نکته پیوند زشت‌کاری، اهریمن، دیو سیاه و اژدها را می‌رساند:

بدان مـرز اولاد بـد پهلوان	یکی نام‌جوی دلیـر و جـوان
بشد دشت‌بان پیش او با خروش	پر از خون، دو دستش گرفته دو گوش
بدو گفت مردی چو دیو سیاه	پلنگینه جوشن از آهن کلاه
همه دشت سرتاسر آهرمن است	و گر اژدها خفته بر جوشن است

(همان: ۲۵۲/۲)

۲-۵- در داستان دوازده رخ، وقتی کی خسرو، جنازه گروی زره (کشنده سیاوش) را می‌بیند از او با عنوان شخصی زشت‌رو یاد می‌کند. بنظر می‌رسد تنها کسی که دارای چهره‌ای زشت است می‌تواند سر سیاوش را بریده باشد:

از آن پس گـروی زره را بدید	یکی باد سـرد از جـگر برکشید
نگه کرد خسرو بدان زشت‌روی	چو دیوی به سر بر فرو هشته موی

(همان: ۸۷۴/۵)

۲-۶- در جنگ گشتاسب با ارجاسب، از بیدرفش که زیر پرور جاوند را کشته است و به گمان ایرانیان و فردوسی، کاری ناشایست کرده، چنین یاد شده است:

چو شد جادوی زشت ناباک‌دار	سوی آن خردمند گرد سوار
بینداخت ژووییـن زهرآبادار	ز پنهان بر آن شاه‌زاده سوار

(همان: ۱۰۷۴/۶)

اگرچه بیدرفش در شاهنامه به زشت‌روی آوازه نداشته است، چون زیر پرور را می‌کشد، از دیدگاه فردوسی یا متنی‌هایی که در اختیار فردوسی بوده است، زشت و جادوگر تصویر شده است.

۲-۷- در خوان چهارم اسفندیار، آن هنگام که او در حال سرود خواندن است، زن جادو صدای او را می‌شنود و قصد می‌کند پیش او بیاید. فردوسی صفات زن جادو را چنین بیان می‌کند:

پر آژنگ رویی بی‌آیین و زشت	بدان تیرگی جادویی‌ها نوشت
بسان یکی ترک شد خوب‌روی	چو دیبای رومی رخ، از مشک موی

(همان: ۱۱۲۱/۶)

زن جادو با دیدن اسفندیار از خود جوانی زیبا می‌نماید و چهره زشت و تیره خود را با جادو تغییر می‌دهد. او قصد دارد اسفندیار را از میان ببرد، اما زنجیری که زردشت به‌عنوان حرز، به اسفندیار داده است، او را از این بلا دور می‌دارد. آن زنجیر باعث می‌شود که چهره واقعی زن جادو نمایان شود و اسفندیار او را هلاک کند:

به زنجیر شد گنده‌پیری تباه	سر و موی چون برف و رنگی سیاه
یکی تیزخنجر بزد بر سرش	مبادا که بینی سرش گر برش

(همان: ۱۱۲۲/۶)

۲-۸- در داستان اسکندر و جهان‌گشایی‌های او، از قوم یاجوج و ماجوج سخن

بمیان می‌آید که بسیار زشت و ویران‌گرند:

ز چیزی که ما را بدو تاب نیست
چو آیند بهری سبوی شهر ما
همه روی‌هاشان چو روی هیون
سیره‌روی و دندان‌ها چون گراز
ز یاجوج و ماجوج مان خواب نیست
غم و رنج باشد همه بهر ما
زبان‌ها سیه، دیده‌ها پر ز خون
که یارد شدن نزد ایشان فراز
(همان: ۱۳۴۳/۷)

وقتی اسکندر به بابل می‌رسد، در همان شب، کودکی عجیب و زشت متولد می‌شود که آن را به فال بد می‌گیرند. از همین‌روی اسکندر اخترشناسان را فرامی‌خواند که پرده از ماجرا بردارند. اخترشناسان نیز با زادن آن بچه، از سرنگونی تخت و تاج اسکندر و آشوب‌های دیگر خبر می‌دهند:

یکی کودک آمد زنی را به شب
سرش چون سر شیر و بر پای سُم
بمرد از شگفتی همان‌گه که زاد
به فالش بد آمد هم آن‌گاه گفت
بدو ماند هرکس که دیدش عجب
چو مردم بر و کتف و چون گاو دم
سزد گر نباشد از آن زن نژاد
که این بچه در خاک باید نهفت
(همان: ۱۳۵۶/۷)

سپس اخترشناسان را فرامی‌خواند و آن‌ها نیز می‌گویند:

سر کودک مرده بینی چو شیر
پر آشوب گردد زمین چند گاه
بگردد سسر پادشاهیت زیر
چنین تا نشینند یکی پیش‌گاه
(همان: ۱۳۵۶/۷)

۲-۹- در جنگ بهرام چوبینه با ساوه شاه، جادوگر سپاه ساوه شاه با چهره‌ای زشت

وصف شده است:

از آن پس بپرسیدش از ترک زشت
چه مردی و نام و نژاد تو چیست
چنین داد پاسخ که من جادوام
که ای دوزخی رخ دور از بهشت
که زاینده را بر تو باید گریست
ز مردی و از مردمی یک سوام
(همان: ۱۸۷۷/۸)

۲-۱۰- پس از کشته شدن بهرام چوبینه، از آن‌روی که او از اهالی شهر ری بود،

خسرو پرویز دستور داد مردی زشت‌رو بیابند که او را حاکم ری کند، زیرا او قصد داشت با این کار شهر ری را ویرانه‌ای تبدیل کند:

چنین گفت خسرو که بسیار گوی
تنش سرخ و بینی کژ و روی زشت
یکی مرد بدنام و رخساره زرد
همان بددل و سفله و بی‌فروغ
دو چشمش کژ و سبز و دندان بزرگ
نژند اخترری بایدم سرخ‌موی
همان دوزخی‌روی دور از بهشت
بد اندیش و کوتاه و دل پر درد
سرش پر ز کین و زبان پر دروغ
به راه اندرون کژ رود هم‌چو گرگ
(همان: ۲۰۴۸/۹)

پس از چندی جست‌وجو، شخصی را با این مشخصات یافتند و نزد خسرو آوردند. او حکومت ری را به آن مرد زشت‌رو داد. از شومی آن مرد و اعمالش، شهر ری تبدیل به ویرانه‌ای شد:

به هر سو همی جست بدخواه شاه	چنین تا بدیدند مردی به راه
دو چشمش کبود و دو رخساره زرد	تنی خشک و پر موی و رخ لاژورد
پراز خاک پای و شکم گرسنه	تنِ مرد بی‌دادگر، برهنه
ندانست کس نام او در جهان	میان کهنان و میان میهان
بر زاد فرخ شد این مرد زشت	که هرگز مبیناد خرم بهشت

(همان: ۲۱۰۹/۹)

حتّا تقابل میان خسرو پرویز و بهرام چوبین، تا حدّی زیاد بیان‌گر این تفکر است. در مقابل زیبایی خسرو پرویز، از بهرام چوبین با صورتی سیاه و زشت و بینی هم‌چون بینی خوک نام برده شده است:

همان خوک بینی و خوابیده چشم	دل آکنده دارد تو گویی به خشم
به دیده ندیدی مر او را بد است	کجا در جهان دشمن ایزد است

(همان: ۱۹۳۰/۹)

زمانی که گردیده، خواهر بهرام چوبین، از خسرو می‌خواهد که ری را بدو ببخشد و آن را از ویرانی‌های دهد، خسرو بهترین راه را برای آبادانی ری، کشتن همان شخص زشت‌روی می‌داند:

ز ری باز خوان آن بد اندیش را	چو آهن‌من آن، مرد بدکیش را
فرستاد کس زشت‌رخ را بخواند	همان خشم بهرام با او براند
بکششتند او را بـزارِی و درد	کجا بُد بداندیش و بی‌کار مرد

(همان: ۱۹۴۰/۹)

۱۲-۲- یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، در نامه‌ای که برای طوس می‌نویسد، از آن‌روی که اعراب قصد برانداختن پادشاهی او دارند و طبیعتاً موجب ویران‌گری‌اند، آن‌ها را «اهریمن چهرگان زاغ‌سار» می‌خواند. نسبت دادن سیه‌چردگی به اعراب که رنگ طبیعی پوست آن‌هاست به اهریمن، جالب توجه است:

از این مارخوار آهن‌من چهرگان	ز دانایی و شرم بی‌بهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد	همی داد خواهند گیتی بی‌باد
بسی گنج و گوهر پراکنده شد	بسی سر به خاک اندر آکنده شد
چنین گشت پرگار چرخ بلند	که آید بدین پادشاهی گزند...
از این زاغ‌ساران بی‌آب و رنگ	نه هوش و نه دانش، نه نام و نه ننگ

(همان: ۲۱۴۱/۹)

۱۲-۲- فردوسی در داستان خسرو و شیرین که با تحریر نظامی تفاوت‌هایی

بنیادین دارد، چنین گفته است:

به شیرین فرستاد شیروی کس که ای نره جادوی بی دسترس
همه جادویی دانسی و بدخویی به ایران گنه کارترکس توویی
(همان: ۱۹۸۳/۹)

شیرین پس از این که انجمنی با حضور شیرویه تشکیل می‌دهد، برای این که خود را از تهمت جادوگری شیرویه مبرا کند، چنین امتحان پس می‌دهد:

بگفت این و بگشاد چادر ز روی همه روی ماه و همه پشت موی
سه دیگر چنین است رویم که هست یکی گر دروغست بنمای دست
مرا از هنر موی بد در نهان که آن را ندیدی کس اندر جهان
(همان: ۱۹۸۶/۹)

گویی در باور فردوسی و شیرین به‌عنوان یکی از شخصیت‌های داستان، کاملاً پذیرفتنیست که اگر کسی جادوگری کند، رویش زشت و نازیبا خواهد شد. از همین روی، شیرین روی و موی زیبای خود را آشکار می‌کند که تا حال کسی ندیده است.

نتیجه‌گیری

رابطه میان زشتی و ویران‌گری مضمونی رایج در دین‌های ایران باستان است. این رابطه، تا حدی بسیار نشأت گرفته از تفکر دویبی دانستن جهان است، زیرا در این تفکر، اهریمن خالق همه نیروهای بد است و هر نقص و کژی بدو بازمی‌گردد. از طرفی دیگر، در اندیشه‌های باستانی ایران، میان سیئه‌چردگی و بدبو بودن با اهریمن، هم‌چنین میان جادو و اهریمن رابطه‌ای ژرف است. طبیعتیست که هر ملتی دشمن خویش را به بدترین نام‌ها می‌خواند و پلیدترین صفت‌ها را به او نسبت می‌دهد، زیرا دشمن کاری بجز ویران‌گری و نابودی ندارد و نابودگر هر که و هر چه باشد، پلید و زشت است. در طول سالیان و قرن‌های گذشته این تفکر جز باورهای عامیانه مردم شده است. در شاهنامه فردوسی به شیوه‌های مختلف این رابطه تبیین شده است. شخصیت‌های ویران‌گر مانند ضحاک، ابلیس، زن جادو، گروی زره و ... به زشتی وصف شده‌اند. از سوی دیگر، افرادی مانند زال که در عرف مردم زشت‌رو بوده‌اند، بدون انجام دادن کارهای ناشایست و ویران‌گر، از جامعه طرد شده و از ترس ویران‌گری آنان به خدا پناه برده‌اند. در دوران شبه‌تاریخی شاهنامه نیز بر مبنای باور به همین پیوند زشتی و ویرانگریست که خسرو برای ویران کردن شهر ری، مردی زشت‌رو را جست‌وجو می‌کند تا آن شهر را به ویرانه مبدل سازد، یا حتا یزدگرد چهره سیاه‌تازیان را که به ایران تاخته‌اند، بدیمن و نشانه ویران‌گری می‌داند.

فهرست منابع

- ابن مقفع، عبدالله. (۱۹۴۱). *کلیله و دمنه*، تصحیح محمد المرصفی، بیروت: لبنان.
- *اوستا*. (۱۳۷۹). ترجمه و پژوهش هاشم رضی. تهران: بهجت.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۸۸). «مینوشناسی اهریمن در *اوستا* و متون پهلوی»، *جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)*، سال چهل و دوم، شماره ۱۶۷، صص ۱۲۷-۱۴۹.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۸۸). «اهریمن پرستی زروانی و نمونه‌های بازمانده از آن»، *مطالعات ایرانی*، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه شهید باهنر کرمان، سال هشتم، شماره شانزدهم، صص ۸۹-۱۱۱.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۸۹). *درآمدی بر اهریمن‌شناسی ایرانی*، تهران: ترفند.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۶). *از اسطوره تا تاریخ*، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: چشمه.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۰). *دیوان*، غنی - قزوینی، به کوشش ع - جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید.
- خالق‌داد هاشمی و مصطفی‌عباسی. (۱۳۶۳). *پنجاکیانه*، تصحیح محمدرضا جلالی‌نائینی، عابدی، تارا چند، تهران: اقبال.
- دوشن‌گیمین، ژاک. (۱۳۷۸). *اورمزد و اهریمن (ماجرای دوگانه باوری در عهد باستان)*، ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه.
- رجبی، پرویز. (۱۳۸۷). *هزاره‌های گم‌شده*، تهران: توس.
- رستگارفسائی، منصور. (۱۳۷۹). *اژدها در اساطیر*، تهران: توس.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۲). *آیین‌های مغان (آموزه‌ها و مراسم باورهای بنیادی)*، پژوهشی درباره دین‌های ایران باستان، تهران: سخن.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۲). *دین و فرهنگ ایرانی پیش از زردشت*، تهران: سخن.
- زادسیرم. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسیرم*، پژوهشی از محمدتقی راشد‌محصل، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زینر، رابرت چارلز. (۱۳۸۸). *زروان یا معمای زردشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- زمردی، حمیرا و زهرا نظری. (۱۳۹۱). «خاست‌گاه و ردپای دیو و اهریمن در ادب کهن فارسی»، *بوستان ادب*، دانش‌گاه شیراز، سال چهارم، شماره اول، پیاپی ۱۱، صص ۷۳-۷۹.

- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). *سایه‌های شکار شده (گزیده مقالات فارسی)*، تهران: قطره.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *حماسه‌سرایی در ایران (از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهارم هجری)*، تهران: امیرکبیر.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *شاهنامه براساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو*، زیر نظر ع. نوشین. تهران: ققنوس.
- فریزر، جرج جیمز. (۱۳۸۶). *شاخه زرین*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۹). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۶). *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: مرکز.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه)*، تهران: مرکز.
- کوورجی کویاجی، جهان‌گیر. (۱۳۸۸). *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، گزارش و ویرایش جلیل دوست‌خواه، تهران: آگاه.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۴). *ارمغان مور (جستاری در شاهنامه)*، تهران: علمی.
- منشی، نصرالله. (۱۳۷۱). *کلیده و دمنه*، تصحیح مجتبا مینوی، تهران: امیرکبیر.
- نظامی‌گنجوی. (۱۳۶۳). *خسرو و شیرین*، به تصحیح حسن وحید دست‌گردی، تهران: علمی.
- مهر، فرهنگ. (۱۳۸۴). *دیدنی نواز دینی کهن (فلسفه زردشت)*، تهران: جامی.
- یشربنی، یحیا. (۱۳۹۳). *فلسفه خرافات*، تهران: امیرکبیر.